

ماجرای فرسایشی انتخاب مدیر عامل منطقه آزاد قشم؛

«مرکز گرایي» و «بومي گرايي» دوگانه خطرناک!

۱

یک مدرس دانشگاه در مطلبي به «سر آمد» بررسی کرد؛

«سر آمد» پی گیری می کند؛

واکاوی پشت پرده توافق جدید کریدور زنگرور

«سر آمد» گزارش می دهد؛

راه اندازی کریدور سبز کشتیرانی از راه دریای شمال

نقشه راه حمل و نقل سبز برای کرین زدایی از دریاهای جهان

۴

www.Eghtesadsaramad.ir

eghtesadsaramad

@Eghtesadsaramad

مقاله

صداهاى متضاد ایران به پروژه زنگرور

امید اسماعیلی

یادداشت

«انحلال شیلات»

پتکی بر توسعه دریایی ایران

ایرج گلشنی - در حالی که انتظار می رفت سازمان های دریایی تقویت شوند و جایی مانند سازمان بنادر و دریانوردی به اختیارات بیشتر برسد و جایی مانند سازمان شیلات ایران، مستقل تر و قوی تر شود و حنا سخن از تشکیل سازمان های حاکمیتی یا وزارت خانه برای این سازمان های دریایی به میان آمد، یک باره جامعه دریایی کشور از خبر انحلال سازمان شیلات ایران در بهت و حیرت فرو رفت و این خبر نجس، مانند پتک آهنین و سنگینی بر سر توسعه دریایی ایران فرود آمد. معلوم نیست چه کسانی با چه تخصص هایی چنین تصمیمی گرفته اند؛ همه چیز پشت یک ساختار به اسم سازمان اداری و استخدامی کشور پنهان است.

ساختار که به خودی خود نمی تواند تصمیم بگیرد. کسانی که در دل این ساختار پوشش مسئول و کارشناس دارند، بانی چنین تصمیم عجیب و غریبی شده اند. هیچ نام و نشانی از آن ها نیست که ما بدانیم در حوزه تخصص دریایی چه در جنته داشته اند که چنین تصمیمی برای یک سازمان دریایی ایران گرفته اند.

تا آن جا که اطلاع داریم، در تیم تصمیم گیرنده برای ارائه مصوبه انحلال سازمان شیلات حتا یک نفر متخصص دریایی وجود ندارد. همه یک مشت خشک اندیش هستند که تفکر خاکی و خشک آن ها مانع از درک دریا و اهمیت فعالیت های دریایی است. کسانی که در تمام عمر شان حتا یک سفر دریایی یا اقامت نسی در سواحل نداشته اند. کسانی که غذای سالم و تامین غذای سفید برای جامعه را درک نمی کنند.

واقعا چرا در دولت چهاردهم چنین تصمیم سخیفی گرفته شد؟ آیا هدف چابک سازی و کوچک سازی دولت است؟ کسی از دلیل انحلال شیلات ایران خبر ندارد. کسی نمی داند چرا و به چه دلیل قرار شده که سازمان شیلات ایران بعد از چند دهه سرمایه گذاری و جمع آوری توان و تخصص باید فورمه شود و در دل شوربای وزارت کشاورزی گم شود؟ واقعا چرا؟

چگونه می توان از وزارت کشاورزی که سامانه ای خشکی گراست، انتظار کار دریایی داشت؟

چگونه می توان درک کرد که استان های خشک نشین شبیه تهران و یزد و اصفهان و... درک درست و تخصصی از دریا و پرورش آبزیان داشته باشند؟

چگونه می توان فهمید که توزیع شیلات در دل ۳۲ استان کشور، چند نفر کارشناس و کارمند را به بدنه دولت می افزاید؟ آیا این معای کوچک سازی است یا فربه تر کردن دولت؟

چگونه می توان توان تخصصی و حرفه ای یک سازمان با قدمت حدود ۵۰ سال را خرد کرد و در بین ۳۲ استان توزیع کرد؟

چگونه می توان ۳۲ استان را به تخصص در حد سازمان کنونی شیلات رساند؟

چگونه می توان نظام برنامه ریزی و نظارت را در سطح ملی برای شیلات کشور تامین و تمهید کرد؟

وقتی سازمان شیلات در بین استان ها مانند گوشت قربانی توزیع شود، چه اثری از آثار آن باقی می ماند؟

این تصمیم راهبردی است یا حماقت غیرقابل جبران؟

هیچ یک از تصمیم گیرندگان مصوبه انحلال سازمان شیلات در برابر این سوالات جوابی نداده و جوابی ندارد. امید اهالی دریا اکنون به سمت مجلس شورای اسلامی چرخیده است که از این اشتباه بزرگ جلوگیری کنند. هیچ کارشناسی از این مصوبه دفاع نمی کند. چه آنان که در حوزه شیلات فعال اند. چه آنان که در حوزه دریا و حنا آتانی که در حوزه خشکی با تخصص مدیریت و سازمان فعالیت می کنند؛ همه از این خطب عجیب انگشت به دهان مانده اند.

مصوبه ای نه در چارچوب تحقیق و بررسی و کار کارشناسی بلکه بر اساس نظر اشخاص غیرمتخصص، غیردریایی و در چارچوب مسئولیت اداری شکل گرفته است. پایه بر پیچ منفعلی ندارد؛ نه منطق کوچک سازی دولت و نه منطق تخصص گرایي و نه منطق توسعه دریایی ایران.

امیدواریم مجلس شورای اسلامی دولت چهاردهم را بهتر هدایت کند و از طرح چنین مصوبات بی ریشه و خطرناکی جلوگیری کند.

علیه منافع پدرخوانده می دهند و لیختد صلح می زنند. مفاد و بندهای این طرح خیلی مشخص نیست و به نظر می رسد کمتر از بزرگ نمایی در رسانه ها باشد.

نقش دولت و شخص آقای پزشکیان در کنار مجلس و دیگر نهادهای مرتبط در این میان می توانست تاثیر گذارتر باشد و در دنیای واقعی و رئالیسم به دنبال تنش زدایی و عادی سازی و به دست آوردن دل همسایه گر و متوهم نبوده و مراقبت و پیش دستی جهت جلوگیری از توافقات فریبکارانه دو کشور همسایه با آمریکا باشد. مجلس هم باید در مباحث راهبردی به جای مسائل کوچک و حوصله بر و حاشیه ای به مسائل کلان کشور ورود می کرد. کشورهای چین و هند و مهم تر از آن روسیه نیز باید نقش خود را حداقل به اندازه منافع شان ایفا کنند. در نقشه دولت ترامپ در این مسیر ۲۳ کیلومتری یک همسایه از ایران کم می شود و با یک کشور دیگر به نام آمریکا هم مرز می شوم. تا دیروز وجود پایگاه های نظامی متنوع آمریکایی در منطقه تعداد بیش از ۳۰۰ مورد بود، ولی از امروز کریدور اجاره ای و مرزی زنگرور با مسیر ترامپ هم در ۱۸ مرداد به آن اضافه شده است. امید است مسئولان کشور ایران تحولات منطقه را با هوشیاری رصد کنند و برای هر نقشه دشمن برنامه ریزی داشته، اقدام تاثیر گذار داشته باشند. هرچه جلوتر می رویم شرایط حساس و درهم تنیده می شود. تصمیمات کشور نیز باید حساب شده و به موقع، خردمندانه و آینده نگرانه و با اقتدار و امنیت و منافع ملی باشد. البته خیلی از طرح ها و حرف های ترامپ بلند پروازانه و بزرگمایی است؛ همانند اتمام پایان جنگ غزه و اسرائیل یا پایان دادن به جنگ روسیه و اوکراین یا مذاکره با ایران جهت رسیدن به توافق و نیز تغییر نام خلیج مکزیک و خلیج فارس، الحاق گرینلند و... که در حد حرف و رویا بوده و مسیر و رویای مورد دلخواه آمریکایی ها محقق نمی شود.



کریدور زنگرور؛ ادامه طرح های تغییر ژئوپلیتیک خاورمیانه!

مهدی فرخ پور

در ۱۸ مردادماه سال ۱۴۰۴ کشور ارمنستان در توافق با کشور آذربایجان در طرح و نقشه کریدور ترانزیتی زنگرور توسط دولت دونالد ترامپ از همسایه مرزی ایران جدا و یک کشور دیگر به نام آمریکا با قدمت کمتر از ۳۰۰ سال با کشور ایران متمدن ۷۰۰۰ ساله همجوار شُشد. کریدور زنگرور در ادامه طرح های تغییر ژئوپلیتیک خاورمیانه است.

طرح تغییر ژئوپلیتیک خاورمیانه و زایمان خاورمیانه جدید توسط آمریکا، امروز در مقابل نظم نوین جهانی در سطح بین المللی (چین) و در ابعاد کوچک تر فرامطقه ای روسیه و منطقه ای ایران و با همکاری دیگر کشورهای جهان مانند هند، آفریقای جنوبی، برزیل و نشانه های آن توافقی شانگهای و بریکس قرار گرفته است. جنگ کریدورها، طرحی تماما آمریکایی است در پازل بزرگتر برای مدل جدیدی جهت جذب منابع و منافع منطقه خاورمیانه متوهم و به عقب راندن قدرت اقتصادی و نظامی چین، روسیه، ایران و دیگر هم راهان شان. منطقه قفقاز جنوبی و بخشی از اوراسیا، منطقه مهم و متنوع انرژی و کالا و نقطه اتصال به دریای سیاه برای ایران بوده و هست و نمی توان ساده و بی تفاوت از کنار آن گذشت.

البته بیشتر از ایران، روسیه باید نگران باشد که دو سرزمین سابق شوروی (آذربایجان و ارمنستان) امروز در قلمرو کشور رقیب آمریکا بوده و دست برادری

فرهنگی و اقتصادی منطقه ندارد، برای او تصمیم بگیرد. این صدا، صدای مطالبه «حق مشارکت» و فریاد علیه «بی عدالتی» است. از سوی دیگر، کانون های قدرت در مرکز، که این مناطق را فرصتی برای پاداش دادن به نیروهای وفادار یا بازآرایی مهره های سیاسی خود می بینند، با منطق «حفظ انسجام جناحی» و «اعتماد سیاسی»، گزینه های مطلوب خود را تحمیل می کنند. در این میان، آنچه به کلی گم می شود، اصل «صلاحیت ملی» است. منافع ملی ایجاب می کند که توانمندترین فرد برای این جایگاه انتخاب شود، چه اهل همان استان باشد، چه از هر نقطه دیگر ایران؛ اما تنها شرط، عبور او از یک فرآیند گزینش شفاف، فنی و غیرسیاسی است. وضع فعلی، بدترین حالت ممکن است: فرآیندی که نه به صدای کارشناسی جامعه محلی احترام می گذارد و نه به دنبال کشف شایسته ترین نیروی ملی است، بلکه صرفا بازتاب دهنده توازن قوا میان لابی های سیاسی است.

هزینه های این وضعیت، بسیار فراتر از یک جزیره و یک انتصاب است و مستقیما بر پیکره امنیت و منافع ملی ایران ضربه می زند. اولین و ملموس ترین هزینه، نابودی «اعتماد عمومی» است. وقتی یک کارآفرین، یک صنعتگر، یا حتی یک شهروند عادی می بیند که تصمیمات کلان اقتصادی نه بر پایه تحلیل کارشناسی، که بر اساس زد و بندهای سیاسی و روابط شخصی اتخاذ می شود، اعتماد خود را به حاکمیت از دست می دهد، از مشارکت سالم اقتصادی دلسرد می شود و به سمت اقتصاد غیررسمی سوق می یابد. هزینه دوم، «اتلاف فرصت های استراتژیک» در یک رقابت بی رحمانه منطقه ای است. در همان ساعاتی که انرژی و توان مدیریتی کشور صرف این کشمکش های داخلی بیهوده می شود، امارات متحده عربی، عمان، قطر و عربستان سعودی با برنامه هایی چند صد میلیارد دلاری، در حال بازتعریف نقشه لجستیک و تجارت منطقه هستند. هر روز تأخیر در قشیم، به معنای واگذاری بخشی از سهم بالقوه ایران در اقتصاد آینده منطقه به رقباست؛ گناهی که آیندگان ما را به خاطر آن نخواهند بخشید.

خروج از این چرخه معیوب، نه با پیروزی یک جناح بر دیگری، بلکه با یک «جراحی ساختاری» و بازگشت به اصول اولیه حکمرانی خوب ممکن است. این جراحی نیازمند اقدامات مشخص، عملیاتی و شفاف است. به جای فرآیندهای پشت پرده، باید «معیارهای احراز صلاحیت» برای چنین مناصب مهمی به صورت عمومی اعلام شود؛ معیارهایی فن مانند سابقه موفق در جذب سرمایه، تسلط بر روندهای اقتصاد جهانی، و ارائه برنامه توسعه مدون و قابل دفاع. کمیته های انتصاب باید از انحصار مدیران سیاسی خارج شده و شامل نمایندگان بخش خصوصی واقعی، اساتید دانشگاه و متخصصان فنی شوند تا تصمیمات برآیند یک خرد جمعی باشد و در نهایت، مدیر منتخب باید با یک قرارداد عملکردی مشخص و قابل اندازه گیری منصوب شود تا موفقیت یا شکست او نه بر اساس رضایت سیاسی، که بر مبنای نتایج عینی و دستاوردهای واقعی سنجیده شود. ماجرای قشم یک زنگ خطر جدی است که به ما یادآوری می کند ادامه این مسیر، به تضعیف بیشتر بنیان های اقتصادی و فرسایش انسجام ملی خواهد انجامید. این مسأله فرصتی است تا با نگاهی ملی و فراجناحی، به اصلاح این رویه های مخرب بپردازیم و الگویی از حکمرانی کارآمد، شفاف و شایسته سالار را نه فقط در قشیم، که در تمام ارکان مدیریتی کشو پایه ریزی کنیم.

گروه جزایر - امید متین - در جغرافیای سیاسی ایران، برخی نام ها و مکان ها به تدریج از معنای صرف جغرافیایی خود فراتر رفته و به نماد و نشانه ای از یک وضعیت کلان تر تبدیل می شوند. جزیره قشم، این گنجینه استراتژیک در دهانه تنگه هرمز، امروز یکی از همین نام هاست. ماجرای بر تنش و فرسایشی انتخاب مدیر عامل برای منطقه آزاد این جزیره، دیگر یک رویداد اداری یا یک کشمکش سیاسی محلی نیست؛ بلکه به یک «مطالعه موردی» دقیق برای کالبدشکافی یکی از عمیق ترین بحران های نظام حکمرانی کشور بدل شده است: بحران ناکارآمدی ساختاری، تعارض منافع، و غلبه منطق سیاسی کوتاه مدت بر عقلانیت توسعه ای بلندمدت. برای فهم ریشه های این بحران، باید از سطح رویدادها عبور کرد و به ابعاد عمیق تری از تاریخچه، وعده ها و واقعیت های اقتصاد سیاسی ایران نگریست.

داستان از یک رویای بزرگ آغاز شد. در سال های پس از جنگ، مناطق آزاد تجاری صنعتی با یک فلسفه روشن و مترقی طراحی شدند: ایجاد گریز گاه هایی از بروکراسی سنگین و قوانین دست و پاگیر داخلی تا به موتورهای محر که اقتصاد ملی تبدیل شوند. قرار بود قشم، با موقعیت بی بدیلی خود، به یک هاب بین المللی برای جذب سرمایه، تکنولوژی و دانش مدیریتی بدل گردد؛ الگویی که بتواند بسا مراکز موقفی چون جبل علی در دبی رقابت کند و ایران را به بازگویی کلیدی در زنجیره ترانزیت و تجارت جهانی تبدیل نماید. این وعده، مبنی بر یک منطق درست بود: استفاده از مزیت های ژئوپلیتیک برای جبران عیب ماندگی های اقتصادی. اما آنچه در عمل رخ داد، رویایی از یک انحراف بزرگ بود. آن رویای تولیدمحور و صادرات گرا، در عمل به بستری برای واردات کالاهای مصرفی و لوکس تقلیل یافت. به جای کارخانه های پیشرفته و صنایع های تک، پاساژهای تجاری و انبارهای کالا سر آبر آوردند و به جای تبدیل شدن به یک «سکوی صادراتی»، این مناطق به یک «دروازه واردات» تبدیل شدند که در موارد بسیاری، به تولید داخلی نیز آسیب زدند.

این انحراف عظیم، تصادفی نبود؛ بلکه محصول مستقیم یک «خلاء راهبردی» در سطح کلان بود. وقتی یک چشم انداز ملی بلندمدت و فراجناحی برای این مناطق وجود نداشته باشد، هر منطقه به یک ملک شخصی برای دولت مستقر یا یک غنیمت برای جناح سیاسی پیروز تبدیل می شود. ثبات مدیریتی، که پیش نیاز هر برنامه توسعه ای بلندمدت است، جای خود را به تغییرات پیاپی و مدیران بی ثبات می دهد. مدیری منصوب می شود، طرحی را آغاز می کند، اما پیش از به ثمر رسیدن آن، با تغییر آرایش سیاسی در مرکز، او نیز برکنار شده و مدیر بعدی با تیمی جدید و طرحی نو از راه می رسد و چرخه هر هزینه «آز مون و خطا» از نو آغاز می شود. دقیقا در چنین بستری است که «منصب» از «مسئولیت» مهم تر می شود و نبرد بر سر کرسی مدیریت، جایگزین رقابت بر سر ارائه برنامه بهتر برای توسعه می گردد. بحران امروز قشم، محصول طبیعی همین ساختار معیوب است.

اینجاست که شاهد شکل گیری آن دوگانه خطرناک «مرکز گرایی» در برابر «بومی گرایی» می شویم. وقتی سیستم بر مبنای شایستگی و برنامه عمل نکند، طبیعتا بر مبنای سایر وفاداری ها عمل خواهد کرد. از یک سو، جامعه محلی در هر مزگان، که سال هاست شاهد به حاشیه رفتن خود در فرآیند تصمیم گیری ها بوده و منابع سرشار استانش را در خدمت توسعه دیگر مناطق دیده، با منطقی قابل درک به دنبال ایفای نقش در سر نوشت خویش است. جوان تحصیل کرده بومی می پرسد چرا باید یک مدیر غیربومی که شناسختی از پیچیدگی های